

## «مشروط کردن ایرانیت» سنتز دو منازعه‌ی گفتمانی

آزاد محمدیانی

”

در چنین شرایطی که از یک طرف سیاستمداران کورد بر حفظ یکپارچگی ایران و راه حل‌های خود در این چهارچوب جغرافیایی تأکید دارند و از طرف دیگر تمرکز گرایان، حکومت مستقر و اپوزسیون تصمیم گرفته‌اند که به هیچ شیوه‌ای به کوردها و راه حل حکومت غیر متمرکز پیشنهادی آنها که فدرالی است اعتماد نکنند، گفتمانی در کوردستان در حال نشو و نما است که نه تنها اهمیتی برای تمامیت ارضی ایران قائل نیست، بلکه معتقد است که کوردها ایرانی نیستند و دولت ایران دولتی استعماری است.

“

قبل از شروع بحث، لازم است توضیح داده شود این مقاله در مقام نظریه پردازی در باب ملت، ملیت و منازعات نظری بین اندیشه‌های مخالف و متنازع پیرامون این موضوع و چهارچوبهای سیاسی حکمرانی و حل کشمکش نظری میان ایده‌های متفاوت در باب مسئله‌ی کورد نیست؛ بلکه در صدد طرح ایده‌های متفاوت با جریان غالب سیاسی کورد و گفتمان جدیدی که معتقد به ایرانی نبودن کوردهاست، می باشد. طرحی که می تواند سرآغاز ورود این ایده به فضای فکری و متعاقباً سیاسی کوردستان باشد.

از آغاز شکل گیری مبارزات ملی کورد در دوران معاصر، یعنی از زمانیکه این مبارزات از شکل شورش یا جنبشهای ناساختارمند به شکل و چهارچوبی مشخص و عصری درآمد و دارای گفتمان رسمی می باشد، «خودمختاری» و بعدها «فدرالی» خواهی مطالبه و شعار اصلی احزاب ملی گرای آن بخصوص «حزب دمکرات کوردستان ایران» به عنوان «کلان گفتمان سیاسی کورد» بوده است. در واقع رهبری سیاسی این ملت بیش از هفت دهه است بر حفظ «تمامیت ارضی» و پاسداری از چهارچوب سیاسی ایران به عنوان سرزمین مادری کوردها اصرار ورزیده و خود را متعهد به آن دانسته. این در حالی است که درست در همین بازه‌ی زمانی، هر دو حاکمیت پهلوی و جمهوری اسلامی و حتی بخشی از نیروهای سیاسی و اپوزسیون این دو حکومت، سر عناد و ستیز با این جنبش حق طلبانه داشته‌اند و این ملت مورد شدیدترین همه‌ها قرار گرفته است. در واقع اطلاق اتهام «تجزیه طلب» به کوردها و جنبش ملی-دمکراتیک آنها به ابزار اصلی و دلیل موجه حاکمان ایران برای این سرکوبها و عناد مستمر و خصمانه با آن تبدیل گردیده. به طوریکه تجزیه طلبی لباسی است که به تن ملت کورد و با اغماض

جنبش ملی کوردها که اصولاً برنامه ای برای جدا شدن از ایران ندارد، دوخته شده است، تا جایی که بخشی از افکار عمومی ایرانیها را نیز با خود همراه کرده و فوبیای تجزیه ایران را در ذهن آنها کاشته است. این اتهام تبدیل به مستمسکی شده برای توجیه نبودن برنامه‌های توسعه‌ای در کوردستان و محروم نگاه داشتن این بخش از ایران و نپرداختن به توسعه‌ی زیر ساخت های اقتصادی و مدیریت آن بر اساس نگاه امنیتی که البته در هر دو دوران پهلوی و جمهوری اسلامی کامیابش مشابه بوده است.

همچنانکه گفته شد این نگاه به کوردستان و جنبش سیاسی-مدنی آن منحصر به حکومت نبوده بلکه بخش قابل توجهی از اپوزسیون نیز با این پیش فرض ذهنی به آن می نگرند و در هر مواجهه و برخوردی که با سیاستمدار، فعال سیاسی و مدنی، روزنامه نگار و شهروند کورد دارند، پرسش اصلی آن ها، تجزیه طلب بودن یا نبودن کوردها است، از آن طرف هم کوردها بارها و بارها مجبور به توضیح و آوردن دو جین دلیل و برهان بوده‌اند که تجزیه طلب نبوده و نیستند و حفظ تمامیت ارضی ایران برای آنها جزو مسلمات است که صد البته هرگز قانع نشده‌اند، چون در اولین مواجهه‌ی دیگر این سوال باز پرسیده شده یا خواهد شد. این در حالی است که در برنامه و اساسنامه‌ی احزاب سیاسی به صراحت بر ایرانی بودن تاکید شده و رهبران سیاسی کورد بیشتر از همه‌ی سیاستمداران دیگر ایرانی، سنگ ایرانی بودن را به سینه زده اند.

البته در این میان پا فراتر گذاشته و نیت خوانی کرده و ادعا می کنند که ته دلتان تجزیه طلب بوده و خواهان استقلال هستید، که البته این نگرانی گویای اصالت این حق است، نمی توانند بپذیرند چگونه است ملتی با این ویژگیها و جمعیت می تواند چنین





<https://www.facebook.com/RudavArabi/posts/1581377628613931/>



گرفته‌اند که به هیچ شیوه‌ای به کوردها راه حل حکومت غیر متمرکز پیشنهادی آنها که فدرالی است اعتماد نکنند، گفتمانی در کوردستان در حال نشو و نما است که نه تنها اهمیتی برای تمامیت ارضی ایران قائل نیست، بلکه معتقد است که کوردها ایرانی نیستند و دولت ایران دولتی استعماری است و کوردستان کلونی ایران استعمارگر بوده است. اینکه تا چه اندازه می‌توان در چهارچوب علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی دلیل موجه برای توجیه و اثبات این ادعا پیدا کرد در درجه‌ی چندم اهمیت قرار دارد. اما آنچه در این مورد حائز اهمیت می‌باشد، این موضوع است که در نتیجه‌ی سیاستهای انکار، تبعیض، استبداد و حق‌کشی کوردها، اکنون این نگاه به عنوان یک واقعیت در داخل کوردستان در حال ساخت دادن به مولفه‌های گفتمانی خود است، که البته روند سیاسی ایران و جان گرفتن دوباره‌ی پان ایرانیسم، اقتدارگرایی و سلطانیزم زمینه‌های رشد بیشتر این اندیشه در کوردستان را فراهم ساخته است. گفتمانی که ایرانیت برای آن، نه تنها مانند حاکمان ایران و ایران‌گرایان تقدس ندارد و به مانند فدرالی خواهان دارای احترام نیست، بلکه «دیگری» اصلی این گفتمان را شکل داده است، در واقع «ایران» خود هم به لحاظ

ادعایی نداشته باشد، اما در واقع دلیل اینکه چرا کوردها که بهتر است گفته شود، رهبران سیاسی کورد استقلال طلب نیستند، هر چه باشد موضوع اساسی این است که اصولاً علیرغم انتقاداتی که اخیراً حجم آن چندان هم کم نیست، این رهبری نه استقلال طلب است و نه خود را تجزیه طلب می‌داند و از هر ابزاری برای اثبات این موضوع استفاده کرده و بیشتر از هر اپوزسیون ایرانی قواعد و عرف‌های مربوط به پایندی به این چهارچوب جغرافیایی-سیاسی را رعایت کرده است. در عین حال برای رفع ستم ملی بر ملت خود و تبعیض‌های تاریخی‌ای که دستکم از دوران مدرن با آن دست به گریبان بوده است، راه حل حکومت نامتمرکز در چهارچوب یک دموکراسی توافقی را برگزیده و سیاست کلان آنها بر محوریت ایران چرخیده است، که البته این خود دست‌آویزی شده که تمرکزگرایان و بخش بزرگی از اپوزسیون، به دیده‌ی تردید به آن بنگرند و سر‌آشتی با هیچ راه‌حلی از این دست نداشته و آن را خطر جدی برای یکپارچگی ایران بدانند.

در چنین شرایطی که از یک طرف سیاستمداران کورد بر حفظ یکپارچگی ایران و راه‌لهای خود در این چهارچوب جغرافیایی تأکید دارند و از طرف دیگر تمرکزگرایان، حکومت مستقر و اپوزسیون تصمیم



و ملی خود در چهارچوب ایران هستند؛ پس چه لزومی دارد انتخاب ما ماندن در ساختاری باشد که نه تنها به شیوه‌ای تاریخی این ملت را استثمار کرده است، بلکه اکنون نیز نمی‌خواهد تن به حقوق آنها بدهد. در مقابل منطق طرفداران گفتمان فدرالی خواه و دیگر نیروهای سیاسی که پایبند ماندن در چهارچوب ایران هستند این است که اولاً: کوردها ایرانی هستند، بنابراین ذاتاً نمی‌شود به استقلال از سرزمین مادر اندیشید دوماً: برخی از آنها که چندان پایبند به این ادعای پیش نیستند، معتقدند شرایط و موازنه‌ی نیرو بین کوردها و حکومت مرکزی و همچنین شرایط منطقه‌ای امکان طرح این موضوع را کان لم یکن کرده و در شرایط کنونی تحقق این آرمان غیر ممکن است. سوماً: دلیل عدم تحقق حقوق مردم کورد نبود دموکراسی در ایران است و اگر حکومتی دموکراتیک مستقر شود، کوردها نیز در این دموکراسی به حقوق شهروندی خود خواهند رسید، لذا تلاش ما به جای امری غیر ممکن باید بر تغییر نظام سیاسی و استقرار یک حکومت دموکراتیک برای رسیدن به این مهم باشد. چهارم اینکه: در طول تاریخ کوردها بدون اینکه با سلاطین ایران مشکلی داشته باشند در مناطق خود دارای حکومت‌های محلی بوده‌اند که معنی آن، این است که در

مفهومی و هم به لحاظ فیزیکی، «فضای تخصیص» این دیسکورس را تشکیل می‌دهد. از این منظر جنبش ملی کورد به یکباره باید گسست خود از ایران را اعلام کرده و تعریف جدیدی از هویت کوردی در افتراق با ایرانیت ارائه نماید.

واقعیت این است که شکل‌گیری این فضای فکری، پیش و بیش از گفتمان «دیگر» یا «متخاصم» یعنی مرکزگرایی، فشار مضاعفی بر گفتمان «رقیب» که همان گفتمان فدرالی خواهی کوردی و دیسکورس غالب سیاسی کورد می‌باشد، ایجاد کرده است. این که این نگاه جدید به راه حل مسئله‌ی کورد، هنوز نتوانسته به گفتمان هژمون و غالب کوردی تبدیل شود واقعیت است و شاید راه درازی در پیش داشته باشد تا به این مرحله رسیده و یا حتی بتواند وارد نظام اندیشه‌ای دستگاه سیاسی کوردی شود، اما نشان داده است که بی‌رمق نیست و با رشد و تعمیق بیشتر تمرکز گرایی، در حال نیرو گرفتن و پیدا کردن توجیه بیشتر می‌باشد.

اصولاً انتقاد اصلی جریان استقلال طلب به فدرالی خواهان این است که علیرغم تلاش آنها بر وفاداری به تمامیت ارضی و حفظ چهارچوب سیاسی و مرزی ایران، باز نتوانسته‌اند ایرانیها را متقاعد کنند که تجزیه طلب نیستند و خواستار حقوق شهروندی

صورت ملزم کردن حاکمیت ایرانی به پذیرش عدم تمرکز و استقرار حکومت محلی مشکل کوردستان حل خواهد شد.

چهارچوب فکری سیاستمداران کورد و شعارهای آنها پیرامون این چهار استدلال شکل گرفته است. حال با نگاهی به استدلال طرفین ما اصل را بر این میگیریم که هر دو طرف به نوعی بخشی از واقعیت و پیچیدگی سیاسی شرایط کوردستان را مطرح کرده و به نوعی می توان استدلال آنها را پذیرفت، سیاستمدار کورد به محض مواجهه با نظر منقدین خود که معتقد به ایرانی نبودن کوردها و استقلال هستند، استدلال می کنند که؛ این مباحث در دنیای کنونی و شرایط موجود غیر قابل طرح بوده و اصولاً امکان پیگیری و توان آن وجود ندارد، اما از طرف دیگر منقدان گفتمان مسلط می گویند؛ جنبش ملی کورد علیرغم پافشاری بر حفظ تمامیت ارضی هنوز نتوانسته اعتماد ایرانیها را جلب کرده و مدام متهم به تجزیه طلبی شده و حقوقی برای آنها بر اساس خواسته‌هایشان متصور نیستند، لذا این رویه تا کنون منتج به نتیجه نشده و آینده‌ی آن هم در هاله‌ای از ابهام بوده و آنچه تا کنون اتفاق افتاده، اتلاف وقت و انرژی است. در این میان با فرض اینکه هر دوی این ادعاها درست باشند، باید به فکر راهی دیگر با ادبیاتی متمایز بود، ادبیاتی که در عین واقع بینی دارای صلابت و منطق قابل دفاع به لحاظ حقوقی و البته سیاسی باشد.

بر مبنای آن چه گفته شد می توان از برآیند انتقادات و استدلال طرفین از زاویه‌ای دیگر به موضوع کوردستان و سیاست کوردی نگریست و در چهارچوب یک نگاه جدید به ایده‌ی «مشروط کردن ایرانیت» اندیشید، نگاهی که سنتز دو ایده‌ی رقیب و موضعی جدید نسبت به گفتمان مقابل یا دشمن است. قبل از آنکه به تشریح این

گزاره بپردازیم لازم است توضیح داده شود که این ایده، موضعی در میانه‌ی دو موضع فدرالی خواهی و استقلال طلبی نیست، به این معنی که؛ تلاش نمی کند بین این دو آشتی برقرار کرده و یا در میانه‌ی این دو اندیشه، سیاستی بینابینی اتخاذ کند، در واقع این ایده به لحاظ موضعی از هر دو موضع قبلی کنش گرایانه‌تر است؛ نه مانند طرفداران مانند در چهارچوب ایران به طور دائم در مقام دفاع و توجیه موضع خود قرار دارد، نه به مانند استقلال طلبان که ایرانیت را مطلقاً زیر سوال می برند، به طور کامل دچار گسست از فضای سیاسی و کنشی با مرکز و تعاملی با اپوزسیون مردم یا طرفدار حقوق کوردها شده است که باعث می شود سیاست کوردی را از این دو فضا محروم سازد. این ایده در حالی که از فضای موجود سیاسی و اجتماعی ایران برای سیاست ورزی و کنشگری استفاده کرده، مخالفان حقوق ملی کوردها را در موضع دفاعی قرار داده و مجبور می کند خود را توجیه و توضیح دهند، کاری که در تمام دوران مدرن سیاست ورزی کوردی، کوردها مجبور به آن بوده اند.

### پیش فرض های مشروط کردن ایرانیت

● مسئله‌ی کورد موضعی حقوقی است. مسئله‌ای که طی سالیان متمادی و از آغاز ورود ایران به دوران نوین، مورد بی توجهی قرار گرفته است. به طوری که حقوق زبانی، فرهنگی و سیاسی این ملت نادیده گرفته شده و به لحاظ قانونی و به صورت عملی، با تضعیف حقوق خود روبرو بوده است، که به دلیل انباشت این تبعیضات و عدم پاسخگویی مطالبات این ملت در این بازه‌ی زمانی و شکل گیری جنبش های سیاسی پیرامون آن به یک موضوع سیاسی تبدیل شده است و کوردها به این نتیجه رسیده‌اند حل مسئله‌ی آنها به غیر از راه سیاسی و

تمرکز بر مناسبات قدرت و حکومت داری که موضوع بنیانی سیاست است، غیر قابل حل می باشد.

● تاکید بر این اصل که کوردها بر اساس تعریفی که از خود ارائه می دهند ملت هستند نه قوم یا اتنیک که دیگران به کوردها اطلاق می کنند، که البته در مورد اینکه تعریف ملت چیست نظریه پردازان زیادی در این باره سخن گفته اند که بحث آن در این مقال نمی گنجد، اما به شیوه ای کلی می توان به دو موضوع در این باره اشاره کرد که در مناقشات نظری متأخر مورد توجه بوده اند؛ یکی اینکه ملت بودگی یک مفهوم روانی است، به طوریکه مضاف بر تمایزات زبانی، فرهنگی، ادبیات، اسطوره و ... احساس روانی تعلق انسانها به یک هویت خاص، دیگر مؤلفه ی مهمی است که مبنای اطلاق ملت به یک اجتماع انسانی قرار می گیرد. دوم اینکه؛ اجتماعات انسانی را بر اساس تعریفی که از خود ارائه می دهند باید شناسایی کرد نه برداشتی که دیگران نسبت به آنها دارند. در واقع دلیل اینکه حاکمان ایران و حتی اپوزسیون بر قوم بودن کوردها پافشاری می کنند دو دلیل اساسی دارد: یکی اینکه درگیر نظریه ی کلاسیک دولت-ملت هستند، نظریه ای که از همان آغاز شکل گیری بد فهمیده شد و بعدها به عنوان غلط مسلط طی چند قرن اخیر به همان گونه به کار برده شده است. تا اوایل قرن هفدهم، ملت برای توصیف ساکنان یک کشور، صرف نظر از ترکیب اتنیک-ملی آن جمعیت استفاده می شد و در نتیجه، تبدیل به جایگزین دسته های انسانی کلی تر مانند مردم و شهروندان گردید. در واقع این رویه ی نادرست از به کارگیری ملت تا کنون نیز ادامه داشته و به عنوان مثال از ملت امریکا، انگلیس یا ... اسم برده می شود، در حالیکه آمریکا، انگلیس و دیگر کشورها

ترکیبی از ملت هایی هستند که تبدیل به شهروند شده اند و کلمه ی ملت به جای واژه ی شهروند نشسته است، شهروندانی که دارای تنوعات ملی، اتنیک و مذهبی هستند. به کاربردن ملت ایران نیز بر این سیاق است با این تفاوت که در ایران مفهوم «شهروند» و «شهروندی» به آن معنی که در جهان توسعه یافته وجود دارد هنوز شکل نگرفته است، که یکی از موانع آن پافشاری بر «ملت» به جای «شهروندی» است. البته استدلال ایران گرایان این است که ایران با این کشورها متفاوت است چون ایران یک سرزمین باستانی است و این چهارچوب به شکل تاریخی شکل گرفته است، در صورتی که هرگز این ساختار مورد بحث آن ها، این گونه نبوده که ادعا می شود. کشوری چند حاکمیتی که قلمروهای محلی بر اساس تمایزات هویتی قوام یافته و ساخت مطلقه ی حکومت که خود پدیده ای متأخر می باشد در ایران وجود نداشته است تا بتواند بر اساس ملیت بنیان گذاشته شود. این تعریف اساس حکومت مدرن ایران و نوع نگاه آنها به تنوعات ملی ایران را توجیه می کند. دومین دلیل پافشاری بر قوم بودن کوردها از آن جا سرچشمه می گیرد که قبول کثیرالملله بودن ایران از این منظر تلویح پذیرش یا صادر کردن مجوز تجزیه ی ایران است، که این ادعا نیز به هیچ وجه توجیه علمی ندارد، زیرا در دنیا کشورهای زیادی وجود دارند که از چند ملت تشکیل شده اند اما به دلیل پذیرش این گوناگونیها هیچ نگرانی، تضاد و کشمکش به وجود نیامده و در صورت وقوع هر اختلافی در این زمینه، مطالبات دسته های اجتماعی متفاوت مورد پذیرش واقع شده است که واضحترین آنها رفراendum استقلال ۲۰۱۴ اسکاتلند در بریتانیا می باشد. بنابراین ساخت سیاسی این دولتها حق تعیین سرنوشت را برای این تنوعات به

رسمیت شناخته، موضوعی که برای ایران گرایان تابو است.

● تأکید بر این موضوع که ایران اسم یک سرزمین جغرافیایی است نه یک هویت ملی، به این معنی که این نام ذاتی شهروندان نیست بلکه توصیف یک قلمرو، دولت و تابعیت مردم این سرزمین است. بنابراین چیزی تحت عنوان ملت ایران وجود ندارد بلکه آن چه هست سرزمین ایران است که دارای ملیت های متعدد و متفاوت می باشد

● سومین پیش فرض این ایده اختیاری بودن و تغییرپذیری تابعیت است، در واقع بر اساس مادهی ۱۵ اعلامیهی جهانی حقوق بشر که مبنای حقوق شهروندی انسانها می باشد بر اختیاری بودن تابعیت یک کشور یا دولت (دولت به معنای فلسفه‌ی سیاسی آن) تأکید شده است. که البته این اصل در قوانین اساسی بسیاری از دولتها حتی جمهوری اسلامی نیز لحاظ شده است. به این معنی که هر شهروند یا تبعه‌ی یک دولت، خود انتخاب می کند که تحت تابعیت چه کشور یا دولتی باشد. بنابراین کوردها و یا هر گروه دیگر در صورت صلاحدید خود در یک اقدام دسته جمعی می توانند تصمیم بگیرند که تحت تابعیت یک کشور مانده یا اقدام به لغو و تغییر این تابعیت کنند.

● اصل حق تعیین سرنوشت نیز به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بشر که در مادهی اول منشور سازمان ملل به صراحت بر آن تأکید شده است دیگر پیش فرض این ایده است. اصلی که ناشی از به رسمیت شناختن ارادهی آزاد و حق اختیار انسان بر سرنوشت خود می باشد، که بر این اساس می توانند نسبت سیاسی خود را با حاکمیت و دیگر نظام های سیاسی تعیین کنند. در واقع این اصل و اصل «اختیاری بودن تابعیت» ذاتی آزادی بشر می باشند که مبنای روابط بین الملل در نظام جهانی و مناسبات شهروندان

با دستگاه حاکم و اتوریته‌ی سیاسی در داخل دولتها قرار گرفته است. نتیجه‌ی حق تعیین سرنوشت الزاماً استقلال یک واحد اجتماعی یا ملت از یک دولت و ساختار سیاسی نیست بلکه اختیار این شهروندان است بر تعیین نوع و شکل نظام سیاسی خود، که ممکن است به شکل استقلال، فدرالی، خودمختاری و یا هر آن چه این شهروندان تصمیم بگیرند تجلی پیدا کند.

### تفاوت ایده‌ی مشروط کردن ایرانیت با دو گونه‌ی دیگر گفتمان سیاسی کورد

● همچنان که گفته شد گفتمان مسلط کورد تا کنون بر حفظ یکپارچگی ایران اصرار داشته و در تمام دوران مبارزات خود به چیزی فراتر از حقوق کوردها در چهارچوب این کشور فکر نکرده است، تا مقطعی «خودمختاری» و از دهه‌ی هفتاد به این سو «فدرالیسم» را در همراهی با دموکراسی برای ایران به عنوان راه حل موضوع ملیتها و تبعیض ساختاری و تاریخی آن برگزیده است، که در هر صورت به حفظ این جغرافیای سیاسی وفادار است و هیچ شرط و برنامه ای برای بعد از اینکه این مطالبات محقق نشود وجود ندارد. در حالی که در ایده‌ی مشروط کردن ایرانیت، مرز وفاداری به این جغرافیای سیاسی، تحقق مطالبات این ملت است که چیزی فراتر از حقوق اولیه‌ی انسانی بر اساس موازین جهانشمول حقوق بشر و ارزش های دنیای جدید نیست، در شرایطی که حقوق اولیه‌ی انسانی یک ملت به رسمیت شناخته نشود و همواره تحت تبعیض، ستم و نابرابری باشد چه لزومی دارد سرنوشتش به چنین جغرافیایی گره خورده باشد، در صورتی که بر اساس همه‌ی موازین حقوق بشری می تواند از حق خود برای جدایی استفاده کند.

● در واقع گفتمان سیاسی مسلط کورد گفتمانی تدافعی است، در تمام دوران حیات

سیاسی خود در حال رفع اتهام از مواضع سیاسی خود بوده که اتفاقاً کاملاً واضح و بدیهی هستند، مجبور بوده است به لاک دفاعی رفته و انرژی اصلی خود را صرف این سازد که دیگران را قانع نماید که تجزیه طلب نبوده و نیست، که تا کنون نتوانسته به مخالفان خود بفهماند که تجزیه طلب نیست، چون اصولاً طرح این سوال برای شفاف سازی نیست بلکه برای به چالش کشیدن و ناکارآمد کردن طرح مطالبات ملی کوردها است. در صورتی که این ایده به وضوح بر این موضع پا می فشارد که اولاً قایل به ایرانی بودن و حفظ این چهارچوب مرزی و ارضی بوده و حاضر است برای تداوم این هویت سیاسی بخشی از پروسه‌ی سیاسی آن باشد، اما در صورتیکه حقوق آنها محقق نشود هیچ تعهدی نسبت به حفظ آن ندارند، بنابراین بر اساس این منطق اتفاقاً حاکمان و عاملانی که مانع تحقق این حقوق هستند تجزیه طلب هستند، آن هایی که دل در گرو این سرزمین و تمامیت ارضی آن بسته‌اند باید به فکر راههای اصولی توزیع قدرت و ثروت بر اساس موازین پذیرفته شده‌ی حقوق بشری در کشوری چند ملیتی باشند، بنابراین اگر در برابر خواسته‌های ملت کورد مقاومت می کنند طبیعتاً آنها هستند که عامل و مسبب تجزیه‌ی این کشور بوده و باید پاسخگو باشند.

● همه‌ی حرف اپوزسیون این است که در صورتی که در ایران دموکراسی وجود داشته باشد و حقوق ملیتها محقق شود چرا به جدایی فکر می کنید، بنابراین خطاب به استقلال طلبان کورد ادعا می کنند که اصولاً دغدغه‌ی حقوق وجود ندارد بلکه این تنها بهانه‌ی است برای جدایی از ایران، اما در شرایطی که سیاستمدار کورد می گوید این ساختار را قبول دارم و به آن وفادارم اما مشروط، به این معنی است که به دو اصل

مهم اصرار دارد ۱. حقوق ملی خود ۲. ایرانی ماندن، بنابراین اگر تصمیم به ایرانی نبودن می گیرد، به دلیل عدم پاسخ گفتن به مطالبات و خواسته‌های آنها است. لذا مشروط کردن ایرانی بودن از این جهت کنشی سیاسی است که تجزیه یا حفظ تمامیت آن بستگی به عکس العمل طرف مقابل دارد، نه تصمیم پیشینی کوردها. خلاصه اینکه این ایده می خواهد بگوید که ما کوردها خود را ایرانی می دانیم اما این ایرانیت مشروط بوده و این حق را برای خود قائلیم که ایرانی نمایم اگر به حقوق ملی خود دست پیدا نکنیم.

در واقع هدف اساسی طرح این ایده گذر از گفتمان تدافعی سیاسی کورد می باشد که گفتمان مسلط کوردی است، تا از این طریق طرف مقابل که مخالفان حقوق ملی کوردها هستند را وادار به صرف هزینه و پاسخگویی بنماید. طی دهه‌های گذشته گفتمان مرکزگرا هیچ گونه مسئولیتی را در قبال وضعیت ایران و پیامدهای تصلب نظری و سیاسی خود نپذیرفته و مدام به بهانه‌ی تمامیت ارضی و حفظ ایران، مخالفان و منتقدین را وادار به دفاع و رفع اتهام از خود کرده است، در صورتیکه بر اساس مشروط کردن ایرانیت، بدون لکت گفته می شود که در صورت عدم تحقق مطالبات و حقوق ملی، خود را موظف به حفظ این چهارچوب نمی بینیم. بنابراین مرکزگراها مجبور به پاسخ گویی و ملزم به گزینش بین ایران یکپارچه و حقوق ملی کوردها خواهند بود. طرح این ایده می تواند مرحله‌ی از خودباوری ملی و توقف به هدر دادن انرژی، جان و زندگی نسل های ملتی باشد که قربانی نگاه غیر انسانی حاکمان و سیاستمداران این کشور شده اند، در واقع طرح این ایده بین زندگی، جان و آرامش انسان کورد و تمامیت ارضی سرزمینی که فقط هزینه بوده، اصالت را به جان انسان و توقف هدر دادن آن داده است